

گسل‌های داخلی، تنیدگی‌های تاریخی، منطق ژئوپولیتیک قدرت و رویارویی برای شبه جزیره کریمه

حسین دهشیار*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۲۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۱۳)

چکیده

رویارویی روسیه و اوکراین، دو غول جغرافیایی در قاره‌ی اروپا در فرایند الحاق شبه جزیره‌ی کریمه به روسیه دور از انتظار نبود. ناتوانی اوکراین در حفظ تمامیت ارضی و توفیق روسیه در الحاق بخشی از اوکراین به خاک خود در چارچوب یک قرائت متنی از شرایط، شکل‌گیری بحران را قابل فهم می‌سازد. مقاله بر اساس این ایده نگارش یافته که سه مولفه‌ی متمایز در شکل دادن به رویارویی روسیه و اوکراین در رابطه با الحاق شبه جزیره‌ی کریمه نقش قاطع ایفا نمودند. تنیدگی این سه مولفه؛ چرایی بحران را قابل فهم می‌سازد. سوال مطرح شده این می‌باشد که مولفه‌های کلیدی تعیین‌کننده‌ی رویارویی اوکراین و روسیه چه هستند. در این رابطه باید بیان نمود که وجود گسل‌های وسیع داخلی در اوکراین و ازسویی دیگر درک تاریخی روس‌ها از شرایط و اعتقاد آن‌ها به منطق ژئوپولیتیکی قدرت در شکل دادن به بحران نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای ایفا نمودند.

کلید واژه‌ها: گسل‌های تاریخی، توافقنامه تجاری، تنیدگی تاریخی، منطق
ژئوپولیتیک قدرت

مقدمه

الحاق کریمه به خاک روسیه را باید یکی از رویدادهای تعیین کننده در این مقطع تاریخی قلمداد کرد. برای نخستین بار بعد از جنگ جهانی دوم یکی از قدرت‌های برتر اروپایی موفق شد بخشی از کشوری را در این قاره، با وجود مخالفت شدید حاکمان آن سرزمین، به خاک خود اضافه نماید. الحاق کریمه به روسیه در خلا شکل نگرفت. آسیب‌پذیری داخلی اوکراین از نقطه نظر انسجام درون‌نخبگان و گسل عمیق در میان شهروندان این کشور، که چه مسیری باید انتخاب گردد، گریزناپذیری اوکراین و روسیه را به یک واقعیت تبدیل نمود. روس‌گرایان و غرب‌گرایان در دو سوی گسل اجتماعی در سرزمین اوکراین قرار دارند. با توجه به اینکه از دیدگاه تاریخی اوکراین برای چندین سده بخشی از سرزمین روسیه بوده است، رهبران و مردم این کشور برای خود حق ویژه در رابطه با مسائل اوکراین قائل می‌باشند. تصمیم‌گیرندگان روسی در قلمرو سیاست خارجی بطور کلی اعتبار فراوان برای منطق ژئوپولیتیک قدرت قایل هستند. این منطق مبنای ارزیابی رهبران روسیه در رابطه با جابه‌جایی قدرت سیاسی در اوکراین، تصمیمات اتحادیه‌ی اروپا برای گسترش روابط بازرگانی و پیگیری سیاست الحاق کریمه به روسیه باید در نظر گرفته شود. توانایی روسیه در تحقق این خواسته که برخلاف بسیاری از هنجارهای بین‌المللی بود و ناتوانی اوکراین در جلوگیری از شکل گرفتن این واقعیت در خلا بوجود نیامد. ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی اوکراین و از سویی دیگر تنیدگی وسیع تاریخی دو کشور روسیه و اوکراین (که به سده‌ها قبل بر می‌گردد) و ارزیابی‌های ژئوپولیتیک روسیه، نقش تعیین کننده در شکل دادن به رویارویی کیف و مسکو بازی کردند. گسل‌های وسیع و عمیق در گستره‌ی سرزمین اوکراین این جغرافیا را به شدت به غلطیدن در بی ثباتی داخلی و به تبع آن آسیب‌پذیری خارجی مستعد نمود. ارزیابی رهبران روسیه در خصوص اینکه آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا در تلاش هستند که در مرزهای جنوب شرقی این کشور به نقش آفرینی پردازند توجه لازم برای کمک به بسط بی ثباتی در مناطق شرقی اوکراین و الحاق کریمه را بوجود آورد. سوال مطرح شده این است که مولفه‌های کلیدی تعیین کننده‌ی رویارویی اوکراین و روسیه چه می‌باشند. در این رابطه باید بیان نمود که وجود گسل‌های وسیع داخلی در اوکراین و از سویی دیگر درک تاریخی روس‌ها از شرایط و اعتقاد آن‌ها به منطق ژئوپولیتیکی قدرت در شکل دادن به بحران بین روسیه و اوکراین نقش بسیار تعیین کننده ایفا نمودند. با توجه به فرضیه‌ی مقاله، تقسیم‌بندی نوشتار مبتنی بر سه فاکتور می‌باشد: از یک سو به

ویژگی‌های داخلی کشور اوکراین و تقسیم‌بندی گروه‌های اجتماعی و نخبگان در جامعه توجه می‌گردد. از سویی دیگر توجه به وابستگی‌های تاریخی و تعلقات مشترک مردم دو سرزمین معطوف می‌شود. در کنار این‌ها به توضیح و تشریح این مطلب پرداخته می‌شود که منطق ژئوپولیتیک برای رهبران روسیه در قبال اوکراین از وجاهت تئوریک برخوردار است. برای فهم سیاست‌های روسیه در قبال الحاق کریمه تکیه بر تنیدگی تحلیلی سه مولفه ذکر شده می‌باشد.

حس ناامنی تاریخی روس‌ها

در رابطه با روسیه و اقدامات این کشور در الحاق شبه جزیره کریمه به خاک خود، نیاز فراوانی به در نظر گرفتن متن تاریخی روابط اوکراین و روسیه و منطق ژئوپولیتیک قدرت وجود دارد. در سال ۸۷۸ میلادی سرزمینی که تحت کنترل کیف بود روس نامیده شد (روسیه کیفی) این سرزمین متشکل از روسیه سفید، روسیه اروپایی و اوکراین بود. از همان آغاز شکل‌گیری، این جغرافیا مواجه با تهاجم از جنوب و بالاخص از سمت مناطق غربی بود. این واقعیت تاریخی نقش تعیین‌کننده در شکل‌دادن به حس «ناامنی تاریخی» (بین ۲۲ تا ۲۸ میلیون کشته در جنگ جهانی دوم برجسته‌ترین توجیه برای وجود این حس ناامنی از نظر روس‌ها می‌باشد) در میان روس‌ها داشته است. چارچوب همین آگاهی به ناامنی تاریخی بوده که روس‌ها به بسط و توسعه ارضی جایگاه استراتژیک فراوان اعطا کرده‌اند. براساس همین منطق بوده که روس‌ها اساساً اقدامات توسعه‌طلبانه‌ی خود را برخوردار از ماهیت تدافعی قلمداد می‌سازند و آن را ببری از الزامات تهاجمی مطرح می‌کنند. وقوف به این تسلسل زمانی، کمک فراوانی به درک سیاست‌های امروزی روسیه می‌نماید. اینکه چرا «ناسیونالیسم مدنی» هیچگاه فرصت رشد در روسیه را نیافته و اینکه چرا رهبران این کشور در طول سده‌ها چنین تفکر ژئوپولیتیک بوده‌اند، محققاً تا حدود فزاینده‌ای ریشه در حاکمیت دغدغه‌های تاریخی در روانشناختی مردم و نخبگان روسی دارد. برخلاف آمریکائی‌ها که برای خود در صحنه‌ی بین‌المللی «مأموریت» تعریف کرده‌اند و اشاعه‌ی ارزش‌ها و نهادهای مورد نظر را حیات‌بخش رفتارهای خود قلمداد می‌سازند، روس‌ها بیشتر مواقع از لنز «ناسیونالیسم قومی» است که به توجیحات، برنامه‌ها، سیاست‌ها و اقدامات خود هویت می‌بخشند. با توجه به همین واقعیت است که ولادیمیر پوتین در نطق خود در برابر دوما‌ی روسیه پس از فرماندوم مردم کریمه برای الحاق به روسیه اعلام کرد که:

"کریمه یک سرزمین ازلی روسی و سوستاپول یک شهر روسی می‌باشد" (putin, 2014). پس این گفته، تعجب برانگیز نمی‌باشد که «اوکراین، جدا و در انزوا از روسیه قابل درک نیست، همانطور که روسیه بدون مدنظر قرار دادن اوکراین قابل فهم نمی‌باشد» (Lieven, ۱۹۹۹: ۱۱).

ذهنیت تاریخی؛ تأثیرگذاری فزاینده‌ای در محتوا بخشیدن و جهت‌دادن به هویت ملی روسیه داشته است. توجه به هویت ملی (که اساساً یک شاخص ذهنی است) به معنای نادیده انگاشتن عمل‌گرایی و خردگرایی در قلمرو سیاست خارجی نیست بلکه توجه به در هم تنیدگی این مقوله‌ها است. هویت ملی ثابت نیست بلکه در تعامل مستقیم و مداوم با تحولات روزمره و واقعیات مستقیم، خود را بازتولید می‌نماید. هویت ملی ریشه در تجارب تاریخی و از سویی دیگر منشأ در واقعیات و روابط مستقر دارد. اهمیت هویت ملی از آن روی است که «یک معیار سنجش روانشناختی بوجود می‌آورد که در چارچوب آن عملکردها تجلی می‌یابند» (Prizel, 1998: 2). هویت ملی از این ظرفیت برخوردار است که تحت تأثیر واقعیات محیطی و تحولات، ابعاد متفاوت حیات بشری دچار دگرگونی و تغییر گردد و یا اینکه خصلت‌های سنتی خود را حفظ کند. روسیه ابتدا یک امپراطوری شد که مشکل از کلیت‌های ملی متفاوت بود تا امروزه که برخوردار از یک هویت قومی خاص گردیده است و به همین روی شاید بتوان در یک بسیط‌تری از چرایی نضج‌گرایی ملی‌گرایی به عنوان یک شاخصه مهم در شکل‌دادن به رفتارهای بین‌المللی روسیه در عصر ولادیمیر پوتین دست یافت.

"پوتین تلاش قابل توجهی را در شکل‌دادن به یک ناسیونالیسم دولتی روسی به صحنه آورده است" (Galeotti, 2014). در عصری که غرب به رهبری آمریکا تأکید بر جهان شمولی مجموعه‌ای خاص از ارزش‌ها و نهادها می‌نماید، از سال ۲۰۰۰ با به قدرت رسیدن عضو سابق KGB شاهد تجلی فزاینده‌تر منطق مبتنی بر ملی‌گرایی روسی در شکل‌دادن به اهداف سیاست خارجی (هرزمان که با نیازهای تصمیم‌گیرندگان مطابقت داشته باشد) می‌باشیم. "آمریکا و متحدین غربی این کشور قادر به مهار کامل ملی‌گرایی روسی نبودند" (Goldberg, 2014). برخلاف این نظر که «تاریخ، تجربه‌گر این واقعیت خواهد شد که گروه‌های قومی و زبانی در وهله اول به عقب‌نشینی پردازند قبل از اینکه از طریق بازسازی فراملی جهانی جذب و یا محو گردند» (Hobsbawm, 1992: 182).

این مهم که در عصر ولادیمیر پوتین تأکید فزاینده‌تری در مقام مقایسه با یک قرن اخیر بر مقوله ناسیونالیسم روسی می‌گردد، نشان از این دارد که تا چه اندازه حس ناامنی در میان

تصمیم‌گیرندگان کرملین به جهت تحولات جهانی تشدید یافته است. اینکه «ناسیونالیسم تجلی سیاسی آرمان‌گرایی می‌باشد» (Rejai, 1991/82) با در نظر گرفتن اقدامات به صحنه آمده در هزاره‌ی جدید به وسیله‌ی روسیه در قلمرو سیاست خارجی کمترین میزان پذیرش را می‌یابد. «ناسیونالیسم روسی به دنبال سقوط رژیم کمونیستی شکل نگرفت بلکه در ذیل آن و در بطن رژیم کمونیستی وجود داشت» (Laruelle, 2009:2).

به قدرت رسیدن «بوریس یلتسین» این فرصت را به وجود آورد که آن بخش از نخبگان روسی که بزرگی و اقتدار روسیه را در «خانه‌ی اروپایی» جستجو می‌کردند به صحنه‌ی تصمیم‌گیری پای بگذارند و اهرم‌های ساختار سیاسی را در دست بگیرند. نگاه به غرب و به تبع آن پذیرش جهان‌شمول بودن تجارب تاریخی اروپای غربی که در شکل ارزش‌ها و نهادهای حیات‌بخش نظم لیبرال متجلی گشته‌اند در دستور کار نخبگان حاکم قرار گرفت. این فرصت ایجاد شد که بعد از قرن‌ها جنگ‌های سرشار از خونریزی و جنگ سرد امکان یکپارچگی قاره‌ای شکل بگیرد. با توجه به قدرت رسیدن نخبگان غرب‌گرا در روسیه این موقعیت تاریخی به وجود آمد که ماهیت ملی‌گرایی روسی کاملاً متحول گردد و ملی‌گرایی قومی جای خود را به ملی‌گرایی متفاوتی بدهد. اصولاً دو نوع از ملی‌گرایی وجود دارد: «شکل افقی ملی‌گرایی» و «هیئت عمودی ملی‌گرایی» (Smith, 1991:51-61).

در روسیه به جهت خصلت امپراطوری این جغرافیا و فرهنگ سیاسی، کمتر این فرصت ایجاد شد که نخبگان حاکم از طریق ابزارهای بوروکراتیک و خردورزی سیاسی به قوام دادن نهادهای اجتماعی - مدنی به عنوان پایه‌های ملی‌گرایی توفیق حاصل کنند. در این کشور برعکس به جهت تداوم اقتصاد فئودالیت و استبداد سیاسی؛ فرهنگ نمایندگی متجلی نگشت و ماهیت قومی ملی‌گرایی تداوم یافت. اما برخلاف آنچه انتظار می‌رفت حضور نخبگان غرب‌گرا بر سریر قدرت نه تنها تضعیف ملی‌گرایی قوم‌محور و یکپارچگی روسیه در قاره را سبب نشد بلکه تشدید محرک‌های ملی‌گرایانه و محوریت یافتن دوباره‌ی مفهوم سیاسی «گذشته‌ی قابل بهره‌برداری» (تعریف روسیه به عنوان قربانی تهاجم خارجی بالاخص غرب) را گریزناپذیر ساخت. در صحنه‌ی داخلی شکل گرفتن اولیگارشی و فساد گسترده‌ی مالی و در صحنه‌ی خارجی سیاست‌های اشتباه غرب، صحنه را برای در غلتیدن مجدد روسیه به تفسیرهای تاریخی و به تبع آن حاکمیت منطق ژئوپولیتیک را در سیاست خارجی ممکن ساخت.

گرایش اوکراین به سوی غرب

«دهه از دست رفته» به نیکی برازنده‌ی دوران اقتدار بوریس یلستین و اشتباه تاریخی غرب است. این فرصت، با توجه به حاکمیت نخبگان غرب گرا در مسکو، وجود داشت که این کشور به طور کامل و برای همیشه در جامعه‌ی بزرگ اروپایی جذب گردد. اما این لحظه‌ی تاریخی، که بعد از قرن‌ها تعارض درون قاره‌ای امکان تجلی یافت، به راحتی نادیده انگاشته شد. در مقطعی که نخبگان مستقر در مسکو در تلاش متقاعد کردن توده‌ها برای پذیرش ارزش‌ها و الگوهای بخش غربی اروپا بودند، غرب به رهبری آمریکا در مسیری گام برداشت که در تعارض کامل با این گرایش بود. «بیل کلینتون» محوریت سیاست خارجی آمریکا را بر پایه‌ی خط مشی گسترش به شرق پیمان آتلانتیک شمالی قرار داد. اتحادیه‌ی اروپا برای تسریع ورود کشورهای شرق و مرکز اروپا به بدنه‌ی اتحادیه با تسامح فراوان به فرایند یکپارچگی اقتصادی این منطقه نظر دوخت. غرب قبل از اینکه یکپارچگی اقتصادی و نظامی روسیه را در اروپا اولویت ببخشد به تشدید حس ناامنی تاریخی روس‌ها از طریق الحاق اقتصادی و نظامی جغرافیایی پرداخت که روس‌ها در طول تاریخ آن را بخشی از امپراطوری خود منظور کرده‌اند. این احساس ناامنی تاریخی که به دنبال سقوط شوروی می‌بایستی در اولویت اضمحلال به وسیله‌ی غرب قرار گیرد به جهت ارزیابی‌های غلط رهبران غربی در کمتر از یک دهه، بنیان‌محوری و حیات‌بخش سیاست خارجی «قوم محور» روسیه گشت. رهبران غرب این فرصت را برای مردم روسیه پرخطر ساختند که نگاه ژئوپولیتیک به سیاست خارجی را به مانند دیگر شهروندان قاره بی‌معنی ببینند. گسترش ناتو به شرق و افزایش سریع کشورهای عضو اتحادیه‌ی اروپا با در نظر نگرفتن روسیه عملاً به افزایش استعداد انزوای سیاسی، اقتصادی و نظامی این کشور در اروپا منجر شد و واقعیت محاصره‌ی روسیه را متجلی ساخت. عمر کوتاه حضور سیاستمداران روسی با گرایش‌های غرب‌گرایانه در مسکو به شدت وام‌دار اقدام ناتو و اتحادیه‌ی اروپا باید قلمداد گردد؛ چرا که غرب بدون در نظر گرفتن حساسیت‌های تاریخی روسیه و نادیده انگاشتن واقع‌گرایی سیاسی به قدرت رسیدن سیاستمداری از نوع «ولادیمیر پوتین» را گریزناپذیر ساخت. غرب با رفتار خود و سیاست‌های پی‌گرفته، مجال کم‌رنگ کردن امکان شکل‌گیری بحران در قلب اروپا را از دست داد. دو چالش اساسی و بنیادی در مدیریت هر بحرانی در قلمرو بین‌المللی توجه فزاینده را طلب می‌کنند. نادیده انگاشتن این دو چالش نه تنها تداوم بحران را تضمین می‌نماید بلکه تشدید آن را در چشم‌انداز محتمل‌تر می‌سازد:

«مسبوق بودن به اینکه چه زمانی باید خویشتنداری پیشه ساخت و تنگنا را ارج گذاشت» و «قدرت فهم و قوف به نیازهای هم‌آورد در جهت اینکه او قادر به کاهش تنش گردد و یا حداقل تنش بیشتر را مدنظر قرار ندهد» (Kaplan, 2014).

از زمان ورود روسیه‌ی اروپایی به صحنه‌ی روابط بین‌الملل، در بیشترین موارد رهبران این کشور شاهد کمترین خویشتنداری و فزون‌ترین تلاش برای نادیده انگاشتن منافع کلیدی روسیه به وسیله‌ی ناتو و اتحادیه‌ی اروپا بوده‌اند. ناتو در نزدیکی مرزهای غربی روسیه مستقر گشته و اتحادیه‌ی اروپا در قالب یک قطب اقتصادی، رویارویی با حاصل جمع جبری صفر را برای روسیه رقم زده است. پرواضح است که مأموریت ناتو امروزه بازتعریف گشته تا توجیه برای تداوم این ساختار نظامی بوجود آید. رهبران اروپایی کوتاهترین مسیر برای محو جنگ به عنوان ابزاری برای حل و فصل منازعات و مناقشات را وابستگی متقابل اقتصادی عنوان می‌کنند. اما آنچه نیاز به توجه دارد این مهم است که ایده‌آل‌ها در خلاء تداوم نمی‌یابند و رابطه‌ی مستقیم بین ایده‌آل‌ها و واقعیات باید حیات یابند. «سیاست ایده‌آلیستی که لگام‌پذیری برخاسته از واقع‌گرایی سیاسی را یدک نکشد پرواضح است که بی‌ثبات و ناکارآمد متجلی گردد» (Osgood, 1953:451).

از زمان بیل کلیتون، آمریکا به طور اخص و اروپای غربی به طور اعم در عملیاتی کردن ایده‌آل‌های تاریخی مورد نظر، به برجسته نمودن ضعف‌های تاریخی روسیه هرچند غیر مستقیم تأکید نموده‌اند. در دهه‌ی اول پا به صحنه گذاشتن روسیه اروپایی، نخبگان حاکم در مسکو، برای جلوگیری از به خطر افتادن سیاست‌های سرمایه‌داری پی‌گیری شده در داخل، دنبال کردن سیاست نادیده‌انگاری را، در راستای منافع شخصی خویش یافتند. اما از آغاز هزاره‌ی سوم، مسکو سیاست متفاوتی را پیشه ساخته و در مقاطع مختلف سعی نموده که غرب را از دغدغه‌های خود آگاه نماید.

نقش کلیدی ناتو در تسریع فروپاشی یوگسلاوی و به انزوا راندن برادران صرب در مرکز اروپا به وسیله‌ی اتحادیه‌ی اروپا؛ کمک کرد که نخبگان حاکم جدید در مسکو (که ریشه در معادلات قدرت در سن پترزبورگ داشتند و اکثر آدارای هویت امنیتی بودند) فضای رونق گرفته مبتنی بر ملی‌گرایی بسیار مساعدی را برای شکل دادن به سیاست‌های خود بالاخص در صحنه‌ی بین‌المللی در برابر بیابند. عدم توجه به این واقعیت، منجر به سوء تعبیر و اشتباه محاسبه به وسیله‌ی آمریکا و متحدین اروپایی این کشور گشته که تجلی آن در حوادث اوکراین به

وضوح دیده شد. در سال ۲۰۰۸ دولت آمریکا به همراهی لهستان و دولت‌های بالتیک پیشنهاد داد که اوکراین به همراه گرجستان به سازمان نظامی ناتو ملحق شود. تلاش برای در جبهه قرار دادن روسیه به وسیله‌ی رهبر جهان غرب یعنی آمریکا، روسیه را در مسیری قرار داد که نقض حاکمیت اوکراین را منطقی‌ترین سیاست برای امنیت خود بیابد. اقدامات غرب که با بمباران صرب‌های یوگسلاوی، بعد امنیتی خود را از اواخر دهه‌ی نود نشان داد، این فرصت را برای رهبران روسیه به وجود آورده که با تکیه بر ملی‌گرایی قومی، شکل گرفتن فضای امنیتی و ساختار سیاسی غریبه با مؤلفه‌های مدنی در داخل و تهاجم نظامی در محیط پیرامونی را توجیه نمایند. "ولادیمیر پوتین به مانند تزار نیکلاس اول از ناسیونالیسم استفاده کرده تا سیاست‌های ... را توجیه کند" (Cannady, 2014:1).

بعد از جنگ سرد، غرب ناتو را بسط داد و آن را به ولادیمیر پوتین تحمیل نمود. اتحادیه‌ی اروپا سعی می‌نماید که تا مرزهای روسیه بسط پیدا کند؛ مردم غرب که در یک «جهان پساتاریخی» که در آن سیاست خارجی اساساً در خصوص تجارت، حقوق بشر و عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای بین آن‌ها می‌باشد، زیست می‌کنند (Mead, 2014)؛ کمترین اعتباری را برای نگاه تاریخی و ژئوپولیتیک روسیه در قلمرو خارجی قائل هستند. این درک را باید ریشه‌ی بنیادی سوء تعبیر و سوء برداشت به وسیله‌ی غرب در رابطه با روسیه دانست که بی‌بهره از توجه کافی به ماهیت «بدبینانه دستگاه جبری منافع ژئوپولیتیک» رهبران روسیه است (Ioffe, 2014). البته لازم به توجه است که اعتقاد غرب به وجود جهان پساتاریخی، هنگامی تجلی می‌یابد که مدیریت روابط، بین کشورهای غربی مورد نظر است. در حالی که دولت‌های غربی بالاخص آمریکا در رابطه با روسیه هم‌چنان اهمیت بسیاری به ملاحظات ژئوپولیتیک اعطا می‌کنند. تلاش آن‌ها برای عضویت اوکراین، سرزمینی در مرزهای جنوب غربی روسیه برای عضویت در ناتو می‌تواند تجلی این نظر محسوب گردد.

تحولات صحنه‌ی داخلی اوکراین و دوری از مسکو

منازعه‌ی بزرگ قرن نوزدهم، جنگ کریمه در حد فاصل سال‌های ۱۸۵۶-۱۸۵۳ بود که امپراطوری تزاری را در برابر عثمانی و امپراطوری‌های سنتی اروپا (فرانسه و انگلستان) قرار داد. حدود هفتصد و پنجاه هزار نفر جان خود را از دست دادند که بیش از دو سوم آنان روس بودند. این جنگ «حس ناخشنودی» تاریخی روسیه را نسبت به غرب تشدید کرد. اینکه چطور

مسیحیان اروپایی اتحاد با امپراطوری عثمانی را برای (Figs, 2010:xxi) چالش منطقه‌ی نفوذ روسیه به سهولت پذیرا شدند، تاثیر وسیعی در عمق‌دادن به بی‌اعتمادی روس‌ها در رابطه با دیگر قدرت‌های بزرگ اروپایی از خود بر جای گذاشت. اینکه امروزه ولادیمیر پوتین، رهبر قدرتمند روسیه، خود را محق می‌داند که نیرو به کریمه بفرستد و سند الحاق این شبه جزیره را به روسیه امضا کند و دخالت و حضور کشورهای غربی در اوکراین را با حساسیت دنبال نماید، می‌بایستی کمترین تعجب را به بار آورد. کشوری با ۶۰۰ هزار کیلومتر مربع که بعد از روسیه وسیع‌ترین وسعت ارضی را در اروپا دارد و با کمتر از ۵۰ میلیون جمعیت مرزهای جنوب غربی روسیه را پوشش داده، بخش مهمی از تاریخ روسیه را به خود اختصاص داده است. از قرن هیجدهم و از زمان کاترین کبیر بخش وسیعی از این سرزمین به امپراطوری روسیه ضمیمه و برای سده‌ها انبار غله‌ی امپراطوری گشت. روسیه و اوکراین به خاطر تاریخ در هم‌تنیده به یکدیگر فراوان تأثیرگذار بوده و هستند. اوکراین نقش حائل را بین روسیه و شرق اروپا بازی می‌کند و جایگاه مهمی در ژئوپولیتیک اورا آسیا اشغال کرده است. مسیحیت ارتدوکس مستقر در روسیه در سال ۱۰۳۷ در کیف از طریق قسطنطنیه مستقر شد. شکل‌گیری انقلاب رنگین (نارنجی) در سال ۲۰۰۴ مسکو را متوجه آسیب‌پذیری شدید ژئوپولیتیک در مرزهای جنوب غربی خود نمود. به قدرت رسیدن ویکتور یوشنکو به عنوان نماینده نیروها و گروه‌های اروپا محور مستقر در غرب اوکراین برای مسکو محرز ساخت که جایگاه گروه‌های روسی محور مستقر در مناطق شرقی اوکراین در مسیر به حاشیه رانده شدن در معادلات قدرت می‌باشد. هرچند که منازعات دو جناح اروپا محور و روس‌گرا بعد از سال ۲۰۱۰ منجر به «ناپدید شدن ایده آلیسم انقلاب نارنجی ۲۰۰۴» گشت (Diuk, 2012: 8). اما مسیری که نخبگان حاکم اوکراینی در برابر ترسیم ساخته بودند برای روسیه محرز نمود که در نهایت به ناتو و اتحادیه اروپا ختم خواهد گشت. نخبگانی که پایگاه قدرت در مناطق غربی اوکراین داشتند، ترجیح فکری (لیبرالیسم) و ترجیح مکانی (دوری از مسکو و الحاق به اروپا) را به صراحت مشخص نموده بودند. «انتخاب‌ها برپایه‌ی ترجیحات شکل می‌گیرند. ترجیحات از یک سو متأثر از شرایط و از سوی دیگر ریشه در زندگینامه دارند و تعیین می‌شوند» (Alden, 2012: 3).

تظاهرات گسترده در میدان استقلال کیف و در نهایت عقب‌نشینی ویکتور یانوکویچ و حامیان او که رنگ آبی را سمبل خود قرار داده بودند، برای مسکو زنگ خطر را به صدا در آورد. پیروزی انقلاب نارنجی محرز نمود که آمریکا و غرب در شرف کسب نفوذ فراوان‌تر در

وسیع‌ترین سرزمین اروپایی جذب نشده به ناتو و اتحادیه‌ی اروپا هستند. هم‌اوردی خیابانی در بطن انتخابات سال ۲۰۰۴ در کیف به روشنی تمام و به وضوح «جدایی بین اوکراینی زبان‌های مستقر در غرب و روس زبان‌های مناطق شرقی اوکراین را به صحنه آورد» (Yekelchuk, 2007:228). البته این جدایی که ریشه در سیاست‌های تزاری و اقدامات ملی‌گرایانه‌ی روس‌ها داشته از قدمت تاریخی برخوردار است. از همان زمان تصرف این سرزمین به وسیله‌ی کاترین کبیر، زمینه‌ی تعارض ایجاد گشت. روسیه با کنترل این سرزمین عملاً انبار غله‌ی اروپا را به زیر کنترل کامل خود در آورد. «۹۸ درصد کل صادرات گندم امپراطوری روسیه و ۸۴ درصد کل ذرت مورد نیاز امپراطوری تزاری از اوکراین بدست می‌آمد» (Magosci, 2010: 6).

کاترین دوم در دهه‌ی ۱۷۸۰ با ملبس کردن کشاورزان اوکراینی به کسوت رعیتی (Yurkevich, 2013: 3) و تبدیل این جغرافیا به یکی از بزرگترین منابع درآمدی، به استحکام استبداد تزاری و در عین حال به شکل نگرفتن انقلاب صنعتی به جهت وابستگی شدید دربار به منابع حاصله از کشاورزی در روسیه کمک فراوان نمود. به دلیل این تنگاتنگی تاریخی است که حساسیت خاصی نسبت به اوکراین بعد از استقلال این کشور در میان صاحبان قدرت در مسکو وجود دارد. این حساسیت در طول سال‌ها به جهت عملکرد رهبران اروپا محور و تلاش آنان برای ورود به منظومه‌ی نظامی و اقتصادی غرب و یکپارچگی در این منظومه، مداوم سیر صعودی را طی کرده است. وقوف به این واقعیت که بعد از سده‌ها حضور مستبدانه‌ی روسیه در اوکراین از دوران تزاری تا پایان دوران شوروی، در کیف تعداد مدارس که به زبان روسی باشند از چند عدد تجاوز نمی‌کنند و تنها کسانی می‌توانند ثبت نام کنند که حتماً یکی از والدین آن‌ها روس زبان باشند (Fournier, 2012:5) عمق فاجعه را برای رهبران کرملین برجسته می‌سازد. اینکه پس از سقوط ویکتور یانو کوویچ به دنبال تظاهرات گسترده در میدان استقلال (میدان اروپا) کیف و به قدرت رسیدن حکومت موقت سریعاً دستور داده شد جایگاه زبان روسی در مراودات اداری کشور تنزل یابد، به خوبی نشان از این دارد که هدف تشدید فرایند روسی‌زدایی و تسریع حرکت به سوی اتحادیه‌ی اروپا در میان بخش وسیعی از نخبگان اوکراین است. به کارگیری اهرم‌های اقتصادی بالاخص خودداری از افزایش قیمت گاز صادراتی به اوکراین و موافقت ولادیمیر پوتین با اعطای وام ۱۵ میلیارد دلاری در راستای تقویت حکومت ویکتوریانو کوویچ به خوبی نشان می‌دهد که روسیه تمامی تلاش خود را کرد تا حرکت به سوی غرب را از طریق تقویت حکومت‌های روس‌گرا و تضعیف گرایش‌های اروپا محور در

کیف مانع شود. حکومت‌های اروپامحور خواهان نهادینه ساختن ارزش‌های لیبرال و یکپارچگی اقتصادی در اروپا از طریق عضویت در اتحادیه اروپا هستند تا با ایجاد موانع ساختاری، وابستگی و در نتیجه کنترل روسیه را به طور کامل قطع نمایند. نوع حکومت و سیستم اقتصادی حاکم، نقش اساسی و کلیدی در شکل دادن به رجحان‌ها و اولویت‌های تصمیم‌گیرندگان دارد (Goldsmith, 2005:2).

اما گسل وسیع اجتماعی که در بطن آن انقلاب رنگی فرصت تجلی پیدا کرد، صعود نخبگانی را به مدار قدرت ممکن ساخت که برنامه و سیاست خود را حرکت در مسیر بازسازی کردن گستره‌ی سیاسی اوکراین طراحی ساخته بودند. به قدرت رسیدن اینان نشان داد که جامعه در رابطه با موضوعات اساسی و به‌ویژه «گرایش به سوی روسیه و دموکراسی که محوریت بینش انقلاب نارنجی بودند» (Mitchell, 2012: 9) تقسیم شده است. از منظر گرایش‌های روس‌ستیز، که تجربه‌ی تاریخی حاکمیت روسیه را بنیان عقب‌افتادگی اقتصادی و تزلزل ارزش‌های مدنی می‌دانند، هدف از انقلاب رنگین سال ۲۰۰۴ گام گذاشتن در مسیر انقلاب فرانسه است و آن هم چیزی جز ورود به فرایند «ملی کردن سیاست» در اوکراین بعد از قرن‌ها سلطه نیست (Hillis, 2013:1). شورش‌های اجتماعی که در نوامبر ۲۰۱۳ پس از عقب‌نشینی ویکتوریانو کوویچ به دنبال فشار ولادیمیر پوتین در جهت لغو توافق اولیه در خصوص موافقتنامه‌ی پیوند تجاری با اتحادیه‌ی اروپا (که مسیر الحاق نهایی اوکراین را هموار می‌کرد) به وقوع پیوست، رهبران روسیه را متوجه این نکته کرد که کیف، گهواره‌ی سه ملت اسلاو شرقی (روسیه سفید، روسیه و اوکراین) در صدد جایگزینی هویت روسی با هویت اروپایی است و اینکه نهادینه شدن اتحادیه‌ی اروپا در مرزهای جنوب غربی روسیه به شدت محتمل گشته است. در چارچوب توافقنامه ۲۵ فوریه‌ی ۲۰۱۳ بروکسل، رئیس‌جمهور اوکراین با مسئولین اتحادیه‌ی اروپا به توافق رسید که در جهت امضای نهایی قرارداد تشکیل منطقه‌ی آزاد تجاری بین اتحادیه اروپا و اوکراین (که مذاکرات در خصوص آن از ۱۹۹۹ آغاز شده بود) تا نوامبر ۲۰۱۳ به یک مجموعه از اصلاحات در دستگاه قضایی و سیستم انتخاباتی اوکراین دست بزنند. اما در ۲۱ نوامبر ۲۰۱۳ یانو کوویچ اعلام کرد که موافقتنامه‌ی تجارت آزاد با اتحادیه‌ی اروپا را امضا نمی‌کند که منجر به شکل‌گیری تظاهرات وسیع در کیف شد (Krist, 2014). تلاش اوکراین برای «توازن» تمایل به غرب با گره‌های فرهنگی و تاریخی، با اوروآسیای اسلاو، مخصوصاً با روسیه (Moroney, 2002: 1)، نتیجه‌ای جز ناکامی را رقم نزده است. به همین روی باید گفت که

بحران در روابط روسیه و اوکراین، حال کاملاً اجتناب‌ناپذیر گشته است. گره‌های تاریخی در حال باز شدن می‌باشند.

تاریخی که شکل‌گیری آن سده‌ها طول کشیده حال به عامل اصلی تنش و به کارگیری قدرت نظامی به وسیله‌ی مسکو تبدیل شده است. از سال ۱۶۵۴ که روسیه وارد شرق اوکراین شد یک قرن و نیم توسعه به سوی جنوب، سرانجام روسیه را به کریمه رساند. این سیاست توسعه‌طلبانه که در طول چند قرن دنبال شد و فراتر از اوکراین را در بر گرفت هر ساله سرزمینی به وسعت هلند امروزی را به امپراطوری تزاری متصل نمود (Clark, 2014).

با توجه به اینکه هویت یک پدیده‌ی ثابت و تاریخی نیست و دائم عوض می‌شود، باید گفت که ماهیت هویت «شرایطی» (Plokhly, 2010: 5) است و برای کرملین گزینه‌ای قابل ترسیم نیست به جز فشار و به کارگیری قدرت نظامی برای جلوگیری از نهادینه شدن این هویت جدید اروپایی اوکراین از طریق ورود به ناتو و اتحادیه‌ی اروپا.

منطق تاریخی و ژئوپولیتیک روسیه

سیاست روسیه در قبال کریمه (که در نهایت به دنبال فراندوم و تأیید اکثریت قریب به اتفاق رأی دهندگان به روسیه ملحق گشت) بسیاری را در غرب به این سوی سوق داد که از این اقدام ابراز شگفتی کنند و آن را رفتاری «غیرعقلانی» تلقی نمایند. تعجب این است که این نگاه و ارزیابی در بالاترین سطوح تصمیم‌گیری در اروپا و آمریکا فراوان مطرح شد. این مسأله با توجه به نگرش روس‌ها به روابط بین‌الملل، از زمان شکل‌گیری دولت تزاری تا زمان سقوط اتحاد جماهیر شوروی (که چند سده‌ی متوالی را در بر می‌گیرد) و پایداری و استواری این نوع تفکر، کاملاً توجه را جلب می‌کند. صدر اعظم آلمان، آنجلا مرکل، بیان داشت که این عمل ولادیمیر پوتین نشان می‌دهد که او «در جهانی دیگر زندگی می‌کند». وزیر خارجه سابق آمریکا، هیلاری کلینتون، عمل ضمیمه کردن بخشی از سرزمین کشوری مستقل آن هم در قاره‌ی اروپا را مرتبط به ویژگی‌های شخصیتی فردی نمود که کنترل زرادخانه‌ی هسته‌ای را در اختیار دارد که اگر تعداد و اثر تخریبی آن در تاریخ بشری بی‌همتا نباشد محققاً با ظرفیت هسته‌ای ایالات متحده آمریکا برابری می‌کند. «پوتین فردی کله شق اما زودرنج است» (The Hill, 2014). ولادیمیر پوتین محققاً به خوبی آشنا به تاریخ اروپا است و اینکه کشورهایی به مانند انگلستان، فرانسه و آلمان بودند که منطق سیاست قدرت‌های بزرگ را حیات تئوریک و

عملیاتی بخشیدند. در چارچوب منطق، نیاز قدرت‌های بزرگ اروپایی بود که سیستم کنسرت در قرن نوزدهم عصر طلایی خود را تجربه کرد و سیاستمداران فرانسوی، انگلیس و... به تقسیم سرزمین‌ها و تعیین حوزه‌ی نفوذ پرداختند. تاریخ نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل دادن به جهان‌بینی روس‌ها داشته و حوادث اوکراین محرز ساخت که ملاحظات تاریخی چه وزن سنگینی در شکل دادن به رفتار روس‌ها بازی می‌کند. ملاحظات تاریخی در غرب اروپا هم نقش وسیعی در جهت دادن به رفتارهای امروزی قدرت‌های این منطقه برعهده دارد، اما تفاوت اصلی محققاً نباید نادیده انگاشته شود.

دو جنگ جهانی و کثیری دیگر از نابخردی‌های انسانی، راهبران اروپایی در غرب این قاره را متقاعد کرد که امنیت، نیازمند اصلاح ساختارها، نهادها و ارزش‌های منسوخ در درون کشور است. صلابت داخلی (سطح بالای تحصیل، قدرت خرید بالای فردی، دسترسی به سلامت، تعامل ارزشی، تنوع و تکثر رسانه‌ای، تضمین حقوق سیاسی و مدنی در چارچوب قوانین و پذیرش اصل تقدم حقوقی و زمانی شهروندان به حکومت) مسیر حرکت را برای ساختار قدرت به شدت مسطح می‌سازد. امنیت براساس دو شرط تحقق می‌یابد: وجود شرط لازم (توان نظامی و اقتصادی) و وجود شرط کافی (صلابت داخلی). اما به دلایل عدیده این تحول فکری هنوز در میان نخبگان حاکم روسیه اعتبار فزاینده نیافته است. با وقوف به این مهم است که می‌بایستی متوجه شد تجارب تاریخی، روس‌ها را در درک اقتدارگرایانه از قدرت در صحنه داخلی و اهمیت فزاینده‌ی ژئوپولیتیک در قلمرو بین‌المللی مصمم‌تر ساخته است. ولادیمیر پوتین با توجه به ویژگی‌های شخصیتی، مبانی نظری، قرائت‌های خاص تاریخی و ملاحظات سیاسی داخلی از ورای لنز ژئوپولیتیک و تاریخ، حوادث اوکراین را به ارزیابی گرفت. در حالیکه غرب تظاهرات در میدان استقلال (میدان یورو) در قلب کیف را تجلی شکل‌گیری هویت لیبرال در میان مردم و احترام به حق تعیین سرنوشت یافته است. ولادیمیر پوتین در دنیایی زیست می‌کند که به شدت تاریخی است و رفتارها، متکی به قیاس‌های تاریخی هستند. «همه چیز در کریمه نشانگر غرور و تاریخ مشترک ما است. اینجا محلی است که مسیحیت ارتدوکس پذیرفته شد.... که زیربنای ارزش‌های انسانی، تمدنی و فرهنگی که مردم اوکراین با روسیه‌ی سفید و روسیه را متحد می‌نماید از قبل مشخص نمود» (Putin, 2014). این گفته ولادیمیر پوتین به وضوح اهمیت تعیین‌کننده‌ی مناسبات تاریخی در شکل دادن به ارزش‌های حیات بخش رفتار رهبر روسیه را مشخص می‌کند.

ارزش‌ها و اعتقادات نقش بارزی در شکل دادن به رفتارهای بین‌المللی رهبران ایفا می‌کنند. رفتارها و بیانات در بالاترین سطوح تصمیم‌گیری، در خلاء هویت نمی‌یابند بلکه متأثر از الگوهای ارزشی در جامعه هستند. جدا از اینکه سیاست خارجی روسیه را در قالب چه مدلی بخواهیم تحلیل کنیم ناگزیر باید توجه مبسوط به مبانی ارزشی تصمیمات بنماییم. حتی اگر هم تا آن حد جلوتر نرویم که نگاه بر این باشد تا قدرت توضیحی به جایگاه الگوهای ارزشی بدهیم، نباید انکار کرد که ارزش‌ها و اعتقادات، فراوان تأثیرگذار هستند. تاریخ روسیه و ویژگی‌های جغرافیایی این سرزمین به شدت تأثیرگذار در شکل دادن به فرهنگ سیاسی و چشم‌اندازهای رهبران سیاسی بوده است. درک مبانی ارزشی رفتارها در قلمرو سیاست خارجی به طور اعم و سیاست انضمام کریمه به روسیه چندان پیچیده نیست. ارزش ماهیت تجویزی دارد به این معنا که جهت می‌دهد به اینکه فرد چه نوع رفتاری را پی‌بگیرد و یا اینکه منفی تلقی کند. محتوای ارزش عملاً سه کار را انجام می‌دهد (McCormic, 2014:4)؛ توصیف، ارزیابی و جانبداری. یکی از عملکردهای ارزش این است که پدیده‌ها و یا شرایط را کاذب یا حقیقی «توصیف» کند. همین ماهیت توصیفی ارزش‌های تصمیم‌گیرندگان روسی است که آن‌ها را متقاعد کرده شرایط اوکراین واقعی غیر قابل اغماض است. ارزش‌های مستقر در یک جامعه در عین حال چارچوبی را به وجود می‌آورند که در بطن آن خوب یا بد بودن شرایط و پدیده‌ها «ارزیابی» می‌گردد. بعد از یکصد و شصت سال ولادیمیر پوتین در چارچوب توصیف و ارزیابی شرایط، همان سیاستی را جانبداری کرد که دولت تزاری را در برابر سه امپراطوری عثمانی، فرانسه و انگلستان قرار داد تا جنگ کریمه را اجتناب‌ناپذیر بیابد. اعتقادات بنیادی، ارزش‌ها را حیات می‌دهند و تاریخ نقش تعیین‌کننده در شکل دادن به محتوای این اعتقادات داشته است. عملکرد روسیه در کریمه و بطور کلی در رابطه با اوکراین به وضوح نشان دهنده تأثیرگذاری فزاینده‌ی ملاحظات تاریخی بر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی روسیه است. نقش پیشینه‌ی تاریخی در شکل دادن به هویت روس‌ها و تعاریفی که تصمیم‌گیرندگان این کشور از شرایط و پدیده‌ها در فرای مرزهای خود می‌نمایند در طول سده‌ها، فرصت‌ها و محدودیت‌های سیاست خارجی مسکو را رقم زده است.

در کنار اهمیت وسیع ملاحظات تاریخی در هویت بخشیدن به سیاست خارجی، مؤلفه‌ی مهم دیگر، اعتبار ملاحظات ژئوپولیتیک برای رهبران روسیه است. معماری سیاست خارجی روسیه از گذشته تا امروز در کنار دیگر عوامل به شکل بارزتری متأثر از دو مؤلفه‌ی تاریخ و

ژئوپولیتیک است. در کنار ملاحظات تاریخی، توجه همیشه معطوف به مقوله‌ی ژئوپولیتیک بوده است. چه در دورانی که «آگاهی امپراطوری» در عصر تزارها شکل گرفت و در دوران شوروی تداوم یافت و چه امروزه که «آگاهی ملی» وجود دارد، شاهد تنیدگی همه‌گیر جغرافیا با هویت ملی در رابطه با بسیاری از سیاست‌ها در قلمرو بین‌المللی بوده‌ایم. درک ژئوپولیتیک از واقعیات بین‌المللی و قاره‌ای در بسیاری از موارد برای روس‌ها به عنوان اصل کاردینال در سیاست خارجی بوده و به همین روی در رابطه با محیط بین‌المللی سیاست خارجی روسیه در طی سده‌ها، رابطه‌ی دیپلماتیک بین ژئوپولیتیک و اقدامات را ملاحظه کرده‌ایم. تجلی بسیار محدود ایده‌آلیسم در شاکله‌ی سیاست خارجی و جایگاه رفیع واقع‌گرایی حتی در عصر حاکمیت ایدئولوژی کمونیستی به وضوح بازتاب اهمیت ژئوپولیتیک در شکل دادن به استراتژی رهبران حاکم بر این سرزمین باید توجه شود. در رابطه با اقدامات ولادیمیر پوتین در خصوص تسهیل تنش در نواحی شرقی اوکراین که روس‌تبارها در آنجا متمرکز هستند و الحاق کریمه به روسیه، انضباط بخش سیاست‌ها نه ایده‌آلیسم بلکه واقع‌گرایی محض با توجه به خوانش شرایط منطقه‌ای و جهانی بوده است. «منطق ارضی قدرت» به همان اندازه از اهمیت کلیدی در سیاست خارجی روسیه برخوردار است که «منطق سرمایه‌داری قدرت» برای رهبران آمریکا اعتبار دارد. روسیه از یک سو امنیت خود را در چارچوب یک نظم جغرافیایی تعریف می‌کند و از سویی دیگر فرصت برای سلطه و یا بسط سلطه‌ی فرامرزی را بطور وسیعی در چارچوب نظم جغرافیایی امکان‌پذیر می‌یابد. با در نظر گرفتن این واقعیت است که متوجه می‌شویم چرا چنین اهمیتی به درک ژئوپولیتیک در طراحی استراتژی روسیه اعطا گشته است. «استراتژی کلان در برگیرنده‌ی اولویت‌دهی اهداف در قلمرو سیاست خارجی، مشخص نمودن منابع موجود و بالقوه و تعیین برنامه برای بهره‌برداری از منابع در راستای تحقق اهداف است (Dueck, 2006: 1). استراتژی ولادیمیر پوتین از همان آغاز کاملاً محرز بود و آن هم جلوگیری از رسیدن مرزهای اتحادیه‌ی اروپا به مناطق غربی روسیه بود البته با استفاده از اهرم‌های اقتصادی، متزلزل ساختن حکومت موقت طرفدار غرب در کیف با تحریک روس‌زبانان در مناطق شرقی اوکراین برای درخواست فراندم و استفاده از ظرفیت‌های نظامی روسیه از قبیل پایگاه گواردسکوی در کریمه و نیروهای شبه نظامی در منطقه. اهداف کاملاً مشخص بودند چونکه در چارچوب درک تاریخی حیات یافته در طی قرون و دل‌مشغولی ژئوپولیتیک از زمان پتر کبیر تاکنون طراحی گشته‌اند. ولادیمیر پوتین منابع در اختیار را به طور سیستماتیک در

راه تحقق اهداف بکار گرفت و به جهت تقارن بین این دو، از این ظرفیت و قدرت مانور برخوردار بود که تهدید رهبران آمریکا را که روسیه در حال زیر پا گذاشتن خط قرمز [آمریکا] است (Paco, 2014) نادیده بگیرد. وقوف او به محدودیت‌های استراتژیک آمریکا، نیازهای فزاینده کمپانی‌های اقتصادی اروپا و بالاخص آلمان به تجارت با روسیه، وابستگی غیر قابل نادیده انگاشتن شهروندان اروپایی به گاز وارد شده از روسیه و برخوردار نبودن آمریکا از وجهت اخلاقی به دنبال "سوء استفاده" باراک اوباما از قطعنامه‌ی سازمان ملل برای دفاع از مخالفان «معمّر قذافی» این امکان را برای رهبران روسیه فراهم آورد که در راستای ملاحظات تاریخی و دغدغه‌های ژئوپولیتیک قادر به نقض حاکمیت اوکراین بشوند. «کشورهای قدرتمند همگی به هم شباهت دارند» (Zakaria, 1998:3).

واقعیات جغرافیایی در طول تاریخ روسیه در بسیاری از مواقع الهام‌بخش رفتارهای رهبران این سرزمین بوده‌اند. برای تصمیم‌گیرندگان از پترکبیر تا ولادیمیر پوتین ملاحظات جغرافیایی نقطه‌ی آغازین برای شروع فهم و درک هر موضوع و یا پدیده‌ای باید تلقی گردد. این مسأله شاید تا حدود زیادی روشنگر این نکته باشد که چرا روس‌ها بر خلاف آمریکائیان دغدغه‌ی کمتری برای «اشاعه‌ی نهادها، ارزش‌ها، ساختارها و توجه بسیار فراوانی به مقوله‌ی ژئوپولیتیک می‌نمایند. رهبران روسیه به «تسلسل» و «ترتیب» اهمیت وافر اعطا می‌کنند از این زاویه محققاً جغرافیا مکان اول را برای درک هر چیزی اشغال می‌کند. در طول تاریخ، روس‌ها از جمله ولادیمیر پوتین، جهان را از لنزی نگریسته‌اند که رئوس آن در مقاله‌ی «پاشنه جغرافیایی تاریخ» سال ۱۹۰۴ مطرح گردید. تأکید به اهمیت کلیدی اوروآسیا در این مقاله شد و اینکه ترتیبات قدرت، نبرد بین کشورهای دریایی اروپایی و قدرت زمینی روسیه را در بر می‌گیرد. این بدان معناست که در بطن ترتیبات جغرافیایی است که «مبارزه برای فضا و قدرت» صورت می‌یابد (Kaplan, 2014). رفتار تهاجمی روسیه در خصوص بحران اوکراین و خودداری این کشور از احترام به تمامیت ارضی اوکراین، اساساً برخاسته از «شم» ژئوپولیتیکی رهبران مسکو می‌باشد.

واقعیات ژئوپولیتیکی روسیه در طول تاریخ این کشور، «متن» دائمی و همیشگی را برای حیات بخشیدن به سیاست خارجی و اصولاً رفتارهای فرامرزی روسیه تا حدود زیادی فراهم آورده است. در چارچوب این متن است که به سهولت می‌توان متوجه شد چرا ولادیمیر پوتین سقوط اتحاد جماهیر شوروی را «بزرگترین فاجعه ژئوپولیتیک قرن بیستم» (Krauthammer, 2014) نامید.

ساختار قدرت در روسیه با در نظر گرفتن این متن تحلیلی است که در هر دو برهان حداقلی و حداکثری، به ضرورت، اوکراین را یک شرط‌بندی (قمار) استراتژیک قلمداد می‌کند. در شکل حداقلی باید گفت که روسیه برای اینکه به حس ناامنی استراتژیک تاریخی خود غلبه کند چاره‌ای جز این ندارد که الحاق اوکراین به ناتو را غیر ممکن و الحاق این کشور به اتحادیه‌ی اروپا را به شدت پر هزینه سازد. آمریکا و لهستان به دفعات از الحاق اوکراین به ناتو دفاع کرده‌اند که به دلیل حساسیت روسیه با بی‌توجهی آلمان، فرانسه و انگلستان روبه‌رو شده است. در شکل حداکثری روسیه آگاه است که در صورتیکه خواهان برپایی امپراطوری هم باشد اوکراین نباید به عضویت ناتو درآید و به اتحادیه‌ی اروپا ملحق شود. روس‌ها چه خواهان توازن غرب باشند و چه خواهان بدست آوردن هژمونی در قاره، راهی جز این ندارند که نگاه محوری به اوکراین داشته باشند. این کاملاً منطبق با منطق جغرافیایی قدرت روس‌ها می‌باشد که تأکید به اهمیت سرزمین دارد. این بدان معناست «که استراتژی‌های نظامی، دیپلماتیک و سیاسی به وسیله‌ی دولت استفاده می‌شود ... در شرایطی که آن دولت در تلاش اعمال منافع خود جهت تحقق اهداف در صحنه‌ی جهانی است» (Mercille, 2008: 575)

تا زمانی‌که دولتمردان اوکراینی بر اساس «ملی‌گرایی علمگرا» به روابط خود با روسیه و غرب جهت می‌دادند، کمترین دغدغه‌ای در خصوص چالش روسیه در منطقه‌ی تاریخی نفوذ (یعنی اوکراین) به وسیله‌ی غرب وجود داشت. از زمان استقلال، تلاش رهبران اوکراین این بود که تمایل به غرب در میان بخش کثیری از مردم و نخبگان کشور را با گره‌های فرهنگی و تاریخی از کشور با اوروآسیای اسلاو و مخصوصاً روسیه در مسیر توازن حرکت دهند. الزامات اقتصادی، گریزناپذیری نزدیکی به غرب را برای رهبران اوکراین به یک اصل تبدیل ساخته است. از سویی دیگر اینان آگاه هستند که از نظر تاریخی تلاش برای دوری از مسکو از دیدگاه روانی برای روسیه به هیچ‌روی پذیرفتنی نمی‌باشد. «در میان روس‌ها این نگاه کلیشه‌ای به اوکراین به عنوان بخشی از روسیه و اصولاً منطقه‌ی نفوذ روسیه همچنان پابرجاست» (Solchanyk, 2001: 11).

اما اقدام روسیه در رابطه با ضمیمه کردن کریمه به خاک خود نشان از این دارد که نتیجه‌ی تلاش برای توازن، یک شکست سنگین بیش نبوده است. انقلاب نارنجی سال ۲۰۰۴ برای روس‌ها محرز ساخت که اکثر شهروندان اوکراینی و بسیاری از نخبگان این کشور بالاخص در مناطق غربی کشور نگاه به غرب را اولویت بخشیده‌اند و از نادیده‌انگاشتن تعلقات مشترک

تاریخی ابایی ندارند. به همین روی روس‌ها اصولاً واکنش مردم به نتایج انتخابات در این سال را یک انقلاب نمی‌دانند و آن را کودتایی ترسیم می‌سازند که به وسیله‌ی غرب تحریک گشت (Oliker, 2009: XVI). در مقابل، واقعیات است که مدتهاست مسکو را متقاعد نموده غرب در تلاش برای محاصره و منزوی ساختن روسیه است. در این چارچوب باید پذیرفت (با توجه به الگوهای تاریخی و مشاهدات در برابر) که «دنیای ما، جهان ژئوپولیتیک و رقابت قدرت‌ها می‌باشد که متناسب با شرایط منحصر به فرد روسیه است» (Graham, 2014). مکتب قدرت‌های بزرگ، که تفکر استراتژیک مسلط به طور تاریخی در روسیه می‌باشد، بر اساس این اعتقاد کلیدی است که تنها کشورهای بزرگ و قدرتمند می‌توانند سیاست خارجی مستقل را پی بگیرند. پس تلاش رهبران اوکراین به دنبال انقلاب نارنجی ۲۰۰۴ برای دوری از مسکو سیاستی نبوده که بطور مستقل طراحی شده باشد بلکه باید آن را بخشی از سیاست گسترش ناتو به شرق و گسترش حوزه‌ی عملیاتی اتحادیه‌ی اروپا یافت. رهبران روسیه با در نظر گرفتن این نکته که کشورشان فاقد «مرزهای استراتژیک» می‌باشد (Legvold, 2007: 27) متوجه هستند که روسیه این توان را ندارد که به دفاع خط مقدم در مرزهای خود تکیه کند. روس‌ها از سال ۲۰۰۴ به بعد اوکراین را دالانی یافتند که غرب در صدد طراحی تجاوز به روسیه از طریق آن است. اگر این باور را قبول کنیم که «در ژئوپولیتیک، منازعات و کشمکش‌های بزرگ تکرار می‌گردند» (Noonan, 2014). روسیه‌ی ولادیمیر پوتین، تلاش‌های غرب در اوکراین را کاملاً تهدیدکننده یافت. پس «سه برنامه‌ی» (Mead, 2014) طراحی شده به وسیله‌ی غرب (که از دید رهبر روسیه ابزار به حاشیه راندن روسیه تلقی می‌گشتند) با مخالفت مسکو روبه‌رو شدند. اولین برنامه، ترغیب ویکتور یانوکوویچ به وسیله‌ی غرب برای امضای توافقنامه تجارت با اتحادیه‌ی اروپا بود. دومین برنامه‌ی غرب کمک به تظاهرات کنندگان در نوامبر ۲۰۱۳ در میدان استقلال بود تا آنان موفق به فراری دادن یانوکوویچ و استقرار حکومت غرب‌گرا شوند. روسیه با تشویق فرماندم در کریمه، دولت بر سر کار آمده در کیف را از همان آغاز در موضع انفعالی قرار داد. برنامه‌ی سوم غرب تلاش بر این بود که اوکراین و روسیه به پای میز مذاکره بروند.

در دوران جنگ سرد دولتمردان شوروی کنترل اروپای شرقی را اصل اجتناب‌ناپذیر برای حفظ امنیت کشور قلمداد ساختند و بر همین اساس غرب در برابر ورود تانک‌های روسی در ۱۹۵۶ به مجارستان، ۱۹۶۷ به چکسلواکی به واکنش خشونت‌بار دست نزد. امروزه هم رهبران روسیه در چارچوب نظم ژئوپولیتیکی، که اساس استراتژی کلان آن‌ها است، الحاق کریمه و تشویق ناآرامی‌ها در نواحی شرقی اوکراین را اجتناب‌ناپذیر یافتند.

نتیجه‌گیری

تحولات داخلی اوکراین، این کشور را در مسیری قرار داد که رویارویی با روسیه را گریزناپذیر ساخت. توفیق نخبگان غرب‌گرا و شهروندان اوکراینی معتقد به شیوه‌های مطلوبِ نظر اتحادیه‌ی اروپا، درس‌رنگونی حکومت طرفدار مسکو در کیف منجر به تشدید حساسیت‌های ژئوپولیتیک رهبران روسیه در مورد سیاست‌های غرب در مجاورت مرزهای خود گردید. روسیه که به مدت سه سال درگیر جنگ کریمه با سه امپراطوری بزرگ در قرن نوزدهم شد تحولات داخلی اوکراین را بسیار مخرب برای منافع خود یافت. از سال ۱۶۵۴ (که روسیه وارد شرق اوکراین شد) تنیدگی تاریخی دو کشور آغاز گردید. روسیه و اوکراین به خاطر تاریخ درهم تنیده، بر یکدیگر تأثیرگذار بوده و هستند. اوکراین نقش حائل را بین روسیه و شرق اروپا بازی می‌کند. ولادیمیر پوتین بعد از یکصد و شصت سال در چارچوب توصیف و ارزیابی شرایط بر اساس منطق ژئوپولیتیک قدرت، همان سیاستی را جانبداری کرد که دولت تزاری را در برابر سه امپراطوری عثمانی، انگلستان و فرانسه در رابطه با شبه جزیره‌ی کریمه قرار داد. از عصر تزارها تا به امروز به شدت‌های متفاوت شاهد تنیدگی همه‌جانبه‌ی جغرافیا با اهداف ملی در رابطه با بسیاری از سیاست‌ها در قلمرو بین‌المللی بوده‌ایم. درک ژئوپولیتیک از واقعیات بین‌المللی و قاره‌ای در بسیاری از موارد برای روس‌ها به عنوان اصل کاردینال در سیاست خارجی مطرح بوده است. منطق ژئوپولیتیک قدرت به همان اندازه در سیاست خارجی از اهمیت کلیدی برای روس‌ها برخوردار است که منطق سرمایه‌داری قدرت برای رهبران آمریکا اعتبار دارد. استراتژی پوتین از همان آغاز به قدرت رسیدن کاملاً محرز بوده و آن هم جلوگیری از رسیدن مرزهای اتحادیه‌ی اروپا و ناتو به مناطق غربی روسیه است. برای تصمیم‌گیرندگان روسی از پتر کبیر تا ولادیمیر پوتین ملاحظات ژئوپولیتیک نقطه‌ی آغازین برای شروع فهم و درک هر موضوع و یا پدیده‌ای باید تلقی گردد. رفتار تهاجمی روسیه در خصوص الحاق کریمه و خودداری این کشور از احترام به تمامیت ارضی اوکراین را اساساً باید برخاسته از درهم تنیدگی سه مولفه‌ی بحران داخلی اوکراین، روابط و پیشینه داخلی دو کشور و شَم ژئوپولیتیکی رهبران روسیه قلمداد کرد. وجود گسل‌های وسیع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در گستره‌ی اوکراین و نگرانی‌های روسیه در خصوص محتمل شدن عضویت اوکراین در اتحادیه‌ی اروپا شرایط لازم و ضروری را برای شکل گرفتن بحران اوکراین بوجود آورد. تظاهرات گسترده در کیف بوسیله‌ی شهروندان اوکراینی که خواهان امضای قرارداد

تجاری بین اوکراین و اتحادیه‌ی اروپا بودند و به تبع آن سرنگونی حکومت طرفدار مسکو، روس‌ها را متقاعد کرد که بهترین فرصت برای الحاق شبه جزیره‌ی کریمه فراهم گشته است. روس‌ها در چارچوب یک درک ژئوپولیتیک این باور را متجلی ساختند که غرب درصدد است با استفاده از گرایش‌های لیبرال در اوکراین، قدرت مانور روسیه را کاهش دهد و انزوای نظامی - سیاسی این کشور را رقم بزند. این نوع درک و ارزیابی، روسیه را به سوی سیاست الحاق شبه جزیره‌ی کریمه سوق داد.



منابع

- Alden, Chris and Amnon Aran, (2012), *Foreign Policy Analysis: New Approaches*, Ny: Routledge.
- Cannady, Sean and Paul Kubicek. January, (2014), "Nationalism and Legitimation of Authoritarianism: a Comparison of Nicholas I and Vladimir Putin", *Journal of Eurasian Studies*, Vol 5, Issue 1.
- Diuk, M. Nadia, (2010), *The Next Generation in Russia, Ukraine and Poland*, Lanham, Maryland: Rowman and Littlefield Publisher.
- Dueck, Colin, (2006), *Reluctant Crusaders: Power, Culture and Change in American Grand Strategy*, Princeton: Princeton University Press.
- Fournier, Anna, (2012), *Foreign Rights in a New Democracy: Ukrainian Students Between Freedom and Justice*, Philadelphia, Pennsylvania: University of Pennsylvania Press.
- Galeotti, Mark and Andrew S. Bowen, (April 21/2014), "Putin's Empire of the Mind", available at: <http://www.foreignpolicy.com/articles/2014/04/21/putin-s-empire-of-the-mind-russia-geopolitics>
- Goldberg, Jeffrey, (May 28/2014), "Obama's Real Foreign Policy, Problem", available at: <http://www.bloombergview.com/articles/2014-05-28/Obama-s-real-foreign-policy-problem?alcmpid>
- Goldsmith, E. Benjamin, (2005), "Imitation in International Relations: Observational Learning, Analogies and Foreign Policy In Russia and Ukraine", NY: Palgrave Macmillan.
- Graham, Thoms, (March 30/2014), "It is Putin's World", Available at: <http://www.realclearworld.com/articles/2014/03/30/it-is-putins-world.html>.
- Hillis, Faith, (2013), *Children of Rus*, Ithaca, NY: Cornell University Press.
- The Hill, (March 12/2014), "Rogers: Putin Running Circles Around U.S." Available At: <http://www.thehill.com/blogs/global-affairs/europe/190647-putin-running-circle-around-U.S.-rogers-says>.
- Hobsbawm, E.J, (1992), *Nations and Nationalism Since 1780: Programme, Myth, Reality*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Ioffe, Julia, (March 14, 2014), "While The West Watches Crimea, Putin Clean House in Moscow", *The New Republic*, available at : <http://www.newsepublic.com/article/117007/while-west-watches-crimea-putin-cleans-how-in-moscow>
- Kaplan, Robert, (March 13, 2014), "Crimea : The Revenge of Geography", Available at: <http://www.realclearworld.com/articles/2014/03/13/crimea-the-revenge-of-geography.html>.
- Kaplan, Fred, (March 19, 2014), "How To Stop Putin In His Track", *Slate*, available at: <http://www.State.com/articles/news-and-politics/war-stories/2014/03/vladimir-putin-is-ukraine-invasion-how-to-stop-the-russian-president-through-sin>
- Krauthammer, Charlese, (February 27, 2014), "Putin's Ukraine Gambit" available at: <http://www.nationalreview.com/article/372204/putins-ukraine-gambit-charles-krauthammer>.

- Krauthammer, Charles, (March 28, 2014), "Obama VS. Putin: The Mismatch", Washington Post.
- Krist, Bill and Samuel Benka, (March 21, 2014), "Trade Agreements and the Russian Ukraine Conflict", available at: <http://www.amricatradepolicy.com/ukraine/>.
- Laruelle, Marlene.ed, (2009), *Russian Nationalism and the National Reassertion of Russia*, Ny: Routledge.
- Legvold, Robert.ed, (2007), *Russian Foreign Policy in the 21st Century and the shadow of the Past*, NY: Columbia University Press.
- Lieven, Anatol, (1999), *Ukraine and Russia: A Fraternal Rivalry*, Washington, D.C: United States Institute of Peace.
- Magocsi, Robert Paul, (2010), *The History of Ukraine*, Toronto: Toronto University Press.
- McCormick, M. James, (2014), *American Foreign Policy and Process*, Boston, MA: Wadsworth.
- Mead, Russell. Walter, (March 6, 2014), "Russia Blows Past Obama's off Ramp", available at: <http://www.the-american-interest.com/Wrm/2014/03/06/russia-blows-past-obamas-off-ramp>.
- Mead, Russel. Walter, (March 15/2014), "Putin : The Mask Comes off, But will Anybody care?" *The American Interest*, available of : <http://www.the-american-interest.com/Wrm/2014/03/15/putin-the-mask-comes-off-but-will-anybody-care/>
- Mercille, Jolien, (2008), "The Radical Geopolitics of US Foreign Policy: Geopolitical and Geoeconomic Logics of Power", *Political Geography* Vol.27.pp: 570-586.
- Mitchell, A.Lincoln, (2012), *The Color Revolutions*, Philadelphia, Pennsylvania: University of Pennsylvania Press.
- Moroney, D.P. Jennifer. Eds, (2002), *Ukrainian Foreign Policy and Security Policy*, Westport, Conn: Praeger Publisher.
- Noonan, Peggy, (April 17, 2014), "the Bear that Talks Like a Man", *wall Street Journal*.
- Oliker, Olga. Etal, (2009), *Russian Foreign Policy: Sources and Implications*, Santa Monica, CA: Rand Corporation.
- Pall, Julie and Matthew Lee, (February 28, 2014), "Obama Could Pull Russia Trip Amid Ukrain Tumult", Available at: <http://www.ap.org/dynamic/stories/U/Us-united-stafes-Russia>.
- Plokhyy, Serhii, (2010), *The Origins of Slavic Nations*, NY: Cambridge University Press.
- Prizel, Ilya, (1998), *National Identity and Foreign Policy: Nationalism and Leadership in Poland, Russia and Ukraine*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Putin, Valadimir, (March 16, 2014), "Address by a President of the Russian Federshion", available at: <http://eng.Kermlin.Ru/transcripts/6889>.
- Rejai, Mostafa, (1991), *Political Ideologies: A Comparative Approach*, NY: M.E. Sharpe.

- Reuters, (March 18.2014), "Putin Says U.S. Guided by the Rule of the Gun in Foreign Policy", available at: <http://www.reuters.com/article/2014/03/18/us-ukraine-crisis-putin-usa-idusbre>
- Smith, D. Anthony, (1991), *National Identity*, Reno, Los Vegas: University of Nevada Press.
- Yekelchik, Serhy, (2007), *Ukraine: The Birth of a Modern Nation*, Ny: Oxford University Press.
- Yurkevich, Myroslav, (2013), *Historical Dictionary of Ukraine*, Laham, Maryland: Scarecrow Press.
- Zakaria, Fareed, (1998), *From Wealth to Power: The Unusual origins of America's World Role*, Princeton: Princeton University Press.

